

امام صادق (ع) و اندیشه های انحرافی

<?xml encoding="UTF-8">

واژه زنداقه جمع زندیق است. این کلمه ریشه فارسی دارد و در اصل «زند دین» زن دین بود. مزدکیان (1) خود را زند دین می نامیدند. طریقی در مجمع البحرین می نویسد: زنداقه گروهی از مجوسیان بودند. سپس این کلمه بر هر ملحدی در دین استعمال گردید. (2)

در بین مردم چنین شهرت یافته که زندیق کسی است که به هیچ دینی پای بند نیست و قائل به دهر است. و در حدیث آمده است: زنداقه همان دهریه هستند که می گویند: نه خدایی وجود دارد و نه بهشت و جهنمی. دهر است که ما را می میراند. (3) از گفت و گوی امام موسی بن جعفر (ع) با هارون الرشید بر می آید که زندیق به کسی گفته می شود که خدا و رسولش را رد کند و به جنگ با آن هاپیردازد. (4)

اولین کسی که ملحد گشته و زندیق شد ابلیس بود. (5)

ملحدین و دهریان مناظرات و گفت و گوهای با پیامبر اسلام (ص) داشتند که علامه طبرسی در کتاب الاحتجاج (6) به بخشی از آن ها اشاره کرده است:

امام صادق (ع) مناظراتی طولانی و گفت و گوهای بسیاری با ابن ابی العوجاء، ابوشاکر دیصانی، زندیق مصری و برخی دیگر از سران زنداقه داشت و به عقاید انحرافی آن ها پاسخ می داد. پیش از آن که به برخی از گفت و گوهای آن حضرت با زنداقه اشاره کنیم، نگاهی به افکار دو نفر از سران زنداقه می افکنیم:

رهبران زنداقه

یکی از رهبران زنداقه، عبدالکریم بن ابی العوجاء است. وی از شاگردان حسن بن ابی الحسن بصری بود و بر اثر افکار انحرافی که داشت، از دین و توحید منحرف شد. (7)

ابن ابی العوجاء با چند نفر از دهریون در مکه پیمان بست تا باقرآن معارضه کنند. او در یکی از سفرهای خود به مکه، هنگامی که با عظمت امام صادق (ع) در بین مردم مواجه می شود، از روی کینه و حسد داوطلب می شود تا به نمایندگی از ابن طالوت، ابن الاعمی و ابن المقفع؛ امام را در نزد مردم شرمند کند اما با پاسخ کوبنده امام صادق (ع) مواجه و سرافکنده می شود و مفتضحانه به نزد دوستان خود برمی گردد. وی سرانجام به دستور منصور، توسط فرماندار کوفه محمد بن سلیمان به زندان افتاد. گروهی نزد منصور رفتند و به شفاعت او برآمدند. منصور به درخواست آن ها پاسخ مثبت داد و در نامه ای به فرماندار، دستور آزادی ابن ابی العوجاء را صادر کرد. پیش از آن که نامه به کوفه برسد، منصور دستور داد تا ابن ابی العوجاء را گردن بزنند. ابن ابی العوجاء هنگام مرگ گفت: اکنون بیمی از کشته شدن ندارم، زیرا من چهار هزار حدیث جعل و حلال را حرام و حرام را حلال نموده ام و در ماه رمضان شما را به روزه خواری کشانده ام و در روز عید فطروادار به روزه گرفتن کرده ام. (8)

ابوشاکر یکی دیگر از رهبران زنداقه است که افکار انحرافی اش بسیاری از مسلمانان را دچار شبهه و شک و تردید کرد. وی قائل به خدای نور و خدای ظلمت بود.

ابوشاکر گفت وگوهای بسیاری با یاران امام صادق (ع) داشت. او درمینه با امام صادق (ع) مناظره و گفت وگو کرد که نتیجه اش شکست علمی و رسوایی بود. (9)

مناظره هشام با ابوشاکر دیصانی

هشام بن الحکم می گوید: روزی ابوشاکر دیصانی به من گفت: آیه ای در قرآن است که باعث تقویت نظر و اندیشه ماست. گفتم: این آیه کدام هست؟ ابوشاکر گفت: (هو الذی فی السماء اله وفی الارض اله) (10)؛ اوست که در آسمان خداست و در زمین خدا. هشام می گوید: متحیر ماندم که در جواب او چه پاسخی بدهم. ایام حج فرارسید و روانه خانه خدا شدم. با امام صادق (ع) ملاقات و عرض کردم که ابوشاکر چنین می گوید و برداشت او را از آیه بیان کردم. امام صادق (ع) فرمود: این سخن، سخن زندیق است. هرگاه نزد او رفتی، از او بپرس: نامت در کوفه چیست؟ او خواهد گفت: فلان. بگو: نامت دربصره چیست؟ بازهم همان نام را تکرار می کند. بگو: خدای ما نیز چنین است. خدای ماهم در آسمان «اله» است و هم در زمین «اله». هشام می گوید: (به کوفه) برگشتم و بدون هیچ توقفی، نزد ابوشاکر رفتم. آنچه امام صادق (ع) به من گفته بود، از او پرسیدم. ابوشاکر که در مانده شده بود و جوابی نداشت، گفت: این سخن (طرز استدلال) از حجاز به این جا آمده است. (11)

مناظره امام صادق (ع) با ابوشاکر دیصانی

هشام بن الحکم می گوید: روزی ابو شاکر دیصانی نزد امام صادق (ع) رفت و گفت: ای جعفر بن محمد! مرا بر معبودم راهنمایی و دلالت کن. امام صادق (ع) فرمودند: بنشین! در این هنگام کودک خردسالی پیش آمد که در دستش تخم پرنده ای بود. کودک با تخم بازی می کرد. امام صادق (ع) تخم پرنده را از بچه گرفت. سپس با اشاره به تخم پرنده، به دیصانی فرمود: این دژی است پوشیده که پوست ضخیمی دارد. در زیر این پوست ضخیم، پوست نازکی وجود دارد و زیر آن پوست نازک، مایعی طلائی و مایعی نقره ای در کنار هم، بدون این که با هم مخلوط شوند، وجود دارد ... کسی نمی داند که آن تخم پرنده برای آفرینش نر خلقت شده است یا برای آفرینش ماده. هنگام شکسته شدن تخم پرنده صورت های فراوان، چون: طاووس، کبوتر و خروس از آن بیرون می آید. آیا فکر نمی کنی که برای این آفرینش مدبری هست؟!

هشام می گوید: دیصانی مدتی سرش را به زیر انداخت و در فکر فرو رفت. سپس سر برداشت و گفت: «اشهد ان لا اله الا الله وحده لا شریک له و اشهد ان محمدا عبده و رسوله و انک امام و حجه من الله علی خلقه و انا تائب مما کنت فیه» (12)

شهادت می دهم که معبودی جز خدا نیست، خداوند یکتاست و شریک ندارد و شهادت می دهم که محمد بنده خدا و فرستاده خداست و تورهبر و حجت از سوی خداوند برای بندگان هستی و من از گذشته خود بازگشت می کنم.

مناظره امام صادق (ع) با ابن ابی العوجاء

عبدالکریم بن ابی العوجاء بارها درباره مسائل گوناگون با امام صادق (ع) گفت وگو کرد. مرحوم کلینی برخی از مناظرات وی با امام صادق (ع) را نقل کرده است. اینک یکی از مناظرات را ذکر می کنیم:

راوی گوید: روز دیگر ابن ابی العوجاء برگشت و در مجلس امام صادق (ع) خاموش نشست و دم نمی زد. امام فرمود: گویا آمده ای که بعضی از مطالبی را که در میان داشتیم تعقیب کنی. گفت: همین را خواستم. ای پسر پیغمبر! امام به او فرمود: تعجب است از این که تو خدا را منکری و به این که من پسر رسول خدایم گواهی دهی!! گفت: عادت مرا به این جمله وادار می کند؟ امام فرمود: پس چرا سخن نمی گویی؟ عرض کرد: از جلال و هیبت شما است که در برابرتان زبانم به سخن نیاید. من دانشمندان را دیده و با متکلمین مباحثه کرده ام؛ ولی مانند هیبتی که از شما به من دست دهد، هرگز به من روی نداده است. فرمود: چنین باشد ولی من در پرسش را به رویت باز می کنم. سپس به او توجه کرد و فرمود: تو مصنوعی یا غیرمصنوع؟ عبدالکریم بن ابی العوجاء گفت: ساخته نشده ام. امام فرمود: برای من بیان کن که اگر ساخته شده بودی، چگونه می بودی؟ عبدالکریم مدتی سر به گریبان شده، پاسخ نمی داد و باچوبی که در مقابلش بود ور می رفت و می گفت: دروازه پهن، گود، کوتاه، متحرک و ساکن همه اینها صفت مخلوق است. امام فرمود: اگر برای مصنوع صفتی جز این ها ندانی باید خودت را هم مصنوع بدانی؛ زیرا در خود از این امور حادث شده می یابی. عبدالکریم گفت: ازمن چیزی پرسیدی که هیچ کس پیش از تو نپرسیده و کسی بعد از توهم نخواهد پرسید. امام فرمود: فرضا بدانی در گذشته از تونپرسیده اند، از کجا می دانی که در آینده نمی پرسند؟ علاوه براین، سخن و گفتار خود را نقض کردی، زیرا تو معتقدی که همه چیز از روز اول مساوی و برابر است، پس چگونه چیزی را مقدم و چیزی را موخر می داری؟ ای عبدالکریم! توضیح بیشتری برایت دهم: بگو بدانم اگر تو کیسه جواهری داشته باشی و کسی به تو گوید: در این کیسه اشرفی هست و تو بگویی نیست. او به تو بگوید: اشرفی را برای من تعریف کن. و تو اوصاف آن را ندانی، آیا تو می توانی ندانسته بگویی اشرفی در کیسه نیست؟ گفت: نه. امام فرمود: جهان هستی که درازا و پهنایش از کیسه جواهر بزرگتر است. شاید در این جهان مصنوعی باشد زیرا که تو صفت مصنوع را از غیر مصنوع تشخیص نمی دهی. عبدالکریم درماند.... سال بعد، بار دیگر با امام درحرم مکی برخورد. یکی از شیعیان به حضرت عرض کرد: ابن ابی العوجاء مسلمان شده؟ امام فرمود: او نسبت به اسلام کور دل است، مسلمان نشود. چون ابن ابی العوجاء چشمش به امام افتاد، گفت: ای آقا و مولای من! امام فرمود: برای چه این جا آمدی؟ گفت: برای عادت تن و سنت میهن و برای این که دیوانگی و سرتراشی و سنگ پرانی مردم را ببینم. امام فرمود: ای عبدالکریم! تو هنوز برسرکشی و گمراهیت پا برجایی؟ عبدالکریم رفت سخنی بگوید که امام (ع) فرمود: در حج مجادله روانیست و عبایش را تکان داد و فرمود: اگر حقیقت چنان باشد که توگویی که چنان نخواهد بود. ما و تو رستگاریم و اگر حقیقت چنان باشد که ما می گوئیم، مارستگاریم و تو در هلاکت. (13)

مناظره امام صادق (ع) با زندیق مصری

هشام بن الحکم می گوید: زندیقی از مصر به قصد دیدار با امام صادق (ع) رهسپار مدینه شد. زندیق وقتی به مدینه رسید که آن حضرت مدینه را به قصد مکه ترک کرده بود. زندیق که در مصر آوازه علم و اخلاق امام صادق (ع) را شنیده بود، شیفته دیدار آن حضرت بود. بدین خاطر با این که خسته بود، لحظه ای درنگ نکرد و روانه مکه شد. هشام می گوید: امام صادق (ع) در حال طواف بود که زندیق مصری نزد آن حضرت آمد. من همراه امام صادق (ع) بودم. زندیق مصری سلام کرد. حضرت فرمود: نام تو چیست؟ زندیق گفت: عبدالملک. امام پرسید: کنیه ات چیست؟ گفت: ابوعبدالله. امام فرمود: این کدام ملک و پادشاه است که تو بنده او هستی؟ آیا از پادشاهان زمین است یا از پادشاهان آسمان؟ پسر بنده خدای آسمان است یا بنده خدای زمین؟ هشام می

گوید: مرد مصری سکوت کرد. امام فرمود: حرف بزن. بازهم او سکوت اختیار کرد. امام فرمود: هرگاه از طواف فارغ شدم، نزد ما بیا.

طواف امام پایان یافت. زندیق نزد حضرت آمد و در مقابل امام نشست. امام به او فرمود: آیا می دانی که زمین زیر و رویی دارد؟ زندیق گفت: آری. امام فرمود: تاکنون به زیر زمین رفته ای؟ زندیق گفت: نه. امام فرمود: آیا می دانی در زیر زمین چیست؟ زندیق گفت: نمی دانم. گمان می کنم چیزی زیر زمین نیست. امام فرمود: گمان چیزی جز عجز و درماندگی است... آیا به سوی آسمان بالا رفته ای؟ او گفت: نه. امام فرمود: آیا می دانی در آن جا چیست؟ او گفت: نمی دانم. امام فرمود: آیا به سوی مشرق و مغرب رفته ای و ماورای آن ها را زیرنگاهت قرار داده ای؟ زندیق گفت: نه. امام فرمود: بسی جای تعجب است که نه به مشرق رفته ای، نه به مغرب، نه به درون زمین، نه به آسمان بالا و نه خبری از آن جا داری تا بدانی در آنجا چیست؟ و در عین حال، تو منکر آن چه که در این مکان هاست هستی؟! آیا هیچ عاقلی چیزی را که نمی داند منکر می شود؟! زندیق مصری گفت: تاکنون هیچ کس با من این گونه سخن نگفته است. امام فرمود: پس تو از این جهت در شک و تردید هستی؟! زندیق گفت: شاید چنین باشد. امام فرمود: ای مرد! بدان! هیچ گاه آن که نمی داند برآن که می داند حجت و دلیلی ندارد. هرگز جاهل حجتی برعالم ندارد. ای برادر مصری! گوش کن که با تو چه می گویم! آیا نمی بینی که

آفتاب، ماه، شب و روز به افق درآیند؟ اما یکی بر دیگری سبقت نمی گیرد. آن ها می روند و بر می گردند، و در این رفت و آمد مجبور و مضطر هستند؛ زیرا جایی جز جای خودشان ندارند. آن ها اگر می توانستند که برنگردند چرا بر می گردند؟ اگر مضطر نبودند چرا شب، روز نمی گردد و روز، شب نمی شود؟ به خداسوگند! ای برادر مصری! آنچه را که شما به آن عقیده دارید و دهرمی نامید اگر آن ها را می برد پس چرا برمی گرداند و اگر آن ها برمی گرداند پس چرا آن ها را می برد؟! آیا نمی بینی که آسمان برافراشته شده و زمین نهاده شده است، به گونه ای که نه آسمان به زمین می افتد و نه زمین بر روی کرات زیرین خود سرازیر می شود؟ به خدا سوگند، خالق و مدبر آن ها خداست.

زندیق مصری تحت تاثیر استدلال های امام صادق (ع) قرار گرفت و مسلمان شد. امام صادق (ع) به هشام دستور داد تا تعالیم اسلام رابه او بیاموزد. (14)

مناظره ای دیگر

هشام می گوید: زندیقی نزد امام صادق (ع) آمد و با آن حضرت مناظره کرد. قسمتی از سخنان امام صادق (ع) به زندیق این بود:

این که می گویی خدا دوتاست، از دو حال خارج نیست: یا هردو قدیم و قویند و یا هردو ضعیفند و یا یکی نیرومند و دیگری ضعیف است. اگر هردو نیرومندند پس چرا یکی از آن ها دیگری را دفع نمی کند تا در اداره جهان هستی تنها باشد. قدرت خدا باید برتر از همه قدرت ها باشد. اگر قدرتی در برابر خداوند یافت شود، نشانه عجز و ناتوانی خداوند است، و اگر یکی را قوی و دیگری را ضعیف پنداری، گفتار ما ثابت شود که خدا یکی است، به علت ناتوانی و ضعفی که در دیگری آشکار است. اگر بگویی که خدا دو تاست، از دو حال خارج نیست: یا هردو در تمام جهات برابرند و یا از تمام جهات مختلف و متمایزند، چون ما امر خلقت را منظم می بینیم و فلک را در گردش و تدبیر جهان را یکسان؛ و شب و روز و خورشید و ماه را مرتب. درستی کار و تدبیر و هماهنگی آن، دلالت کند که ناظم یکی است. علاوه برآن، لازم است میانه ای بین دو خدا قائل شوی تا تمایز بین آن ها مشخص شود. بنابراین

خدای سومی باید وجود داشته باشد. و اگر ادعا کنی که سه خدا وجود دارد، بر تو لازم می شود که خدایان پنج گانه ملتزم شوی، چون بین خدایان سه گانه باید تمایز باشد. بدین ترتیب شماره خدایان بالا می رود و به بی نهایت می رسد. (15)

زناده همانند دیگر گروه های کژاندیش درباره توحید و خدانشناسی شبهه افکنی می کردند و در سست کردن عقاید دینی مردم و رواج فساد و بی دینی در امت اسلامی سعی می نمودند. آنان همواره با عکس العمل شدید امام صادق (ع) و پاسخ کوبنده اش روبه رو می گشتند.

پی نوشت ها :

- 1- مزدک در ایام پادشاهی قباد می زیست و کتاب مزدا اثر اوست. (سفینه البحار، ج 1، ص 559).
- 2- مجمع البحرین، ص 248.
- 3- سفینه البحار، ج 1، ص 559.
- 4- تحف العقول، ص 428.
- 5- همان.
- 6- احتجاج، ج 1، ص 25.
- 7- مجمع البحرین، ص 162.
- 8- سفینه البحار، ج 2، ص 285.
- 9- همان، ج 1، ص 474.
- 10- سوره زخرف، آیه 84.
- 11- تفسیر المیزان، ج 18، ص 128; سفینه البحار، ج 1، ص 474.
- 12- احتجاج، ج 2، ص 71.
- 13- الکافی، ج 1، ص 97.
- 14- احتجاج، طبرسی، ج 2، ص 75.
- 15- کافی، ج 1، ص 1005.